جلسه 101

**سه‌شنبه - 26/01/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به جبر و اختیار بود. عرض کردیم در رابطه با آن یک مسأله و بحث کلامی هست و یک مسأله و بحث فلسفی.

بحث کلامی این هست که فاعل فعل انسان کیست؟ آیا فاعل فعل انسان خداوند متعال است و انسان در برابر آن مجبور است و اراده انسان هیچ تاثیری در ایجاد فعل ندارد که نظر اشاعره است همان‌طور که در شرح مواقف صفحه 515 مطرح کرده. و یا فاعل فعل خود انسان است و انسان صرفا در حدوث نیاز به خداوند متعال دارد، خداوند متعال انسان را فاعل مختار آفرید و دیگر انسان در مختار بودن نیازی به چیزی ندارد و اگر اراده کند فعلی را آن‌جام بدهد این فعل صرفا مستند به خود او است که نظر معتزله است. یا هم خدا هم انسان در فاعلیت فعل انسان نقش دارند که نظر شیعه همین است. و تفسیر لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین هم همین است که انسان حدوثا و بقاءا نیاز به افاضه وجود از خداوند متعال دارد. هر آن مختار بودن انسان دست خداست و لکن وقتی که انسان فاعل مختار است، ان شاء فعل و ان شاء ترک است، اگر فعلی را آن‌جام بدهد مستند به اراده اوست. شبیه کسی که دستش مشلول است و برای این‌که توان حرکت داشته باشد باید به دستگاه برق وصل بشود، ‌هر آن نیاز دارد برای توانایی در حرکت دادن دستش این شخص مشلول به کمک گرفتن از آن دستگاه برق. و لکن مختار است اگر بخواهد کسی را بزند مستند به اراده او است اگر کسی را بخواهد نوازش کند مستند به اراده او است. این بحث کلامی است.

اما بحث فلسفی این هست که چون در فلسفه گفته‌اند الشیء ما لم یجب لم یوجد، ممکن الوجود تا علت تامه‌اش محقق نشود، موجود نمی‌شود و بعد از این‌که علت تامه او موجود شد واجب هست وجود او. طبق این قاعده فعل ارادی انسان گفته می‌‌شود که ممکن الوجود است، پس باید برای تحقش علت تامه او موجود بشود. اگر علت تامه او موجود بشود، وجود او واجب خواهد شد به نحو وجوب بالغیر و اگر علت تامه او موجود نشود وجود او ممتنع خواهد بود از باب ممتنع بالغیر. حال اگر بگوییم علت تامه فعل اختیاری انسان اراده او است، نقل کلام می‌‌شود به این اراده، گفته می‌‌شود این اراده هم ممکن الوجود است و برای تحققش نیاز است که علت تامه اراده محقق بشود. علت تامه اراده نمی‌تواند وجود این انسان باشد چون این انسان مدت‌ها وجود داشت ولی این فعل از او صادر نشد، مدت‌ها وجود داشت ولی اراده آن‌جام این فعل در نفس او منقدح نشد. پس وجود این انسان علت تامه اراده این فعل نیست، اگر علت تامه اراده این فعل بود معلول ممکن نیست از علت تامه‌اش منفک بشود.

پس نیاز دارد علیت انسان برای تحقق اراده فعل، به ضم ضمیمه‌ای تا علت تامه بشود. سؤال می‌‌شود که آن ضمیمه چیست؟ اگر بگویید آن ضمیمه اراده اراده کردن است که نقل کلام می‌‌شود به همان اراده اراده کردن که علت تامه او چیست؟ و هکذا یتسلسل. اگر ضمیمه غیر از اراده است، ‌یک شیء آخری است که منضم می‌‌شود به وجود انسان و علت تامه می‌‌شود برای اراده فعل، آن ضمیمه سؤال می‌‌شود که علت تامه او چیست؟ اگر علت تامه آن ضمیمه محقق شده، پس وجود آن ضمیمه قهری است و ضروری است و واجب است. آن ضمیمه وقتی منضم می‌‌شود به وجود انسان، لامحالة علت تامه اراده فعل محقق می‌‌شود. وجود انسآن‌که در اختیار او نیست، آن ضمیمه هم که در اختیار او نیست؛ تابع وجود علت تامه‌اش است و علت تامه او موجود بشود قهرا آن ضمیمه محقق خواهد شد و منضم می‌‌شود به وجود انسان، علت تامه اراده فعل شکل می‌‌گیرد و به تبع او محال است دیگه انسان اراده نکند آن فعل را و وقتی اراده کرد آن فعل را محال است که آن فعل اگر مقدور باشد برای این شخص، محقق نشود. اگر بگویید آن ضمیمه خودش فعل غیر اختیاری انسان است نقل کلام به او می‌‌کنیم می‌‌گوییم اراده ایجاد آن ضمیمه چطور شکل گرفت، علت تامه او چی بود.

و این عملا سر در می‌‌آورد از این‌که انسان و لو اسمش این است که فعلش ناشی از اراده او است اما اراده او در اختیار او نیست، علت تامه اراده محقق بشود نمی‌تواند اراده نکند، علت تامه اراده محقق نشود نمی‌تواند اراده بکند. و این منافی اختیار است. هر شخص گنهکاری خواهد گفت که من نمی‌توانستم این گناه را ترک بکنم چون آن لحظه‌ای که اراده کردم این گناه را آن‌جام بدهم علت تامه اراده محقق شده بود و امکان نداشت که اراده که معلول این علت تامه است از آن منفک بشود، ممتنع است انفکاک معلول از علت تامه‌اش. اگر به او بگویند که آن ضمیمه وجود تو که باعث شد وجود تو همراه با آن ضمیمه علت تامه اراده گناه بشود در اختیار خودت بود، خودت خواستی آن ضمیمه ایجاد بشود، مثلا خودت خواستی که تصدیق بکنی به فایده این گناه، طبعا این گنهکار در جواب خواهد گفت اگر آن ضمیمه فعل ارادی من است نقل کلام می‌‌شود به آن ضمیمه که چطور من آن ضمیمه را اراده کردم ایجاد کنم تا علت تامه اراده فعل موجود بشود؟ اراده ایجاد آن ضمیمه علت تامه می‌‌خواهد، باز کلام در او واقع می‌‌شود.

انصافا این مشکل، مشکلی است که مشهور فلاسفه نتوانستند جوابی برای پیدا کنند.

فعلا ما بحث کلامی را دنبال کنیم. عرض کردیم تفسیر صحیح امر بین الامرین این است که خداوند ما را فاعل مختار قرار داده است، ‌انسان مختار است و مختار بودن انسان حدوثا و بقاءا نیاز دارد به افاضه از جانب حق تعالی. پس ما با معتزله فرق می‌‌کنیم. آن‌ها می‌‌گویند ممکن در بقاء نیاز به علت ندارد، ‌ما می‌‌گوییم ممکن در بقاء هم نیاز به علت دارد. ولی وقتی خدا افاضه می‌‌کند حیثیت مختار بودن را به انسان آنافآنا، دیگر این انسان با اراده خودش هر کاری بخواهد آن‌جام می‌‌دهد، فاعل بالسلطنة است اما سلطنتش را خدا داده، ‌هر آن احتیاج دارد که خدا این سلطنت را به او اعطاء‌ بکند که ان شاء فعل و ان شاء ترک.

راجع به معنای لاجبر و لاتفویض و لکن امر بین الامرین روایتی داریم این جمله را به گونه دیگری معنا کرده. مرسله محمد بن یحیی در کافی جلد 1 صفحه 160 عمن حدثه عن ابی عبدالله علیه السلام قال لاجبر و لاتفویض و لکن امر بین الامرین قلت و ما امر بین الامرین؟‌ قال مثل ذلک رجل رأیته علی معصیة فنهیته فلم ینته فترکته ففعل تلک المعصیة فلیس حیث لم یقبل منک فترکته کنت انت الذی امرته بالمعصیة. حضرت فرمود مثال امر بین الامرین این است که اگر شخصی را ببینی که دارد گناه می‌‌کند، او را نهی بکنی از گناه ولی او قبول نکند و مرتکب گناه بشود، شما که او را رها کردی و عملا جلوی او را نگرفتی و او مرتکب گناه شد معنایش این نیست که تو خواستی او گناه بکند. خداوند متعال هم ما را نهی کرده از گناه و لکن عملا جلوی ما را نگرفته، ‌ما را عاجز نکرده از گناه، ‌این معنایش این نیست که خدا اراده کرده ما گناه بکنیم.

این روایت با قطع نظر از ضعف سندش بخاطر ارسالش باید بگوییم مجرد تنظیر و تشبیه است امر بین الامرین کرده و الا حقیقت امر بین الامرین همین است که عرض کردیم که مختار بودن انسان و سلطنت انسان بر فعل و ترک، ‌این نیاز دارد که آنافآنا از طرف خدا افاضه بشود ولی اگر این انسان مختار برود گناه بکند این مربوط به سوء اختیار خودش است. اما در مثالی که در روایت ذکر کرده که ما مانع از گناه کردن دیگری نمی‌شویم، این کافی نیست برای تفسیر امر بین الامرین چون این شخص گنهکار که مختار بودنش را ما به او اعطاء نکردیم، ‌ما صرفا مانع او نشدیم از گناه تکوینا، خداوند متعال شأنش فرق می‌‌کند نه این‌که چون مانع تکوینی ما نشد از گناه پس این می‌‌شود امر بین الامرین بلکه نکته‌اش این است که مختار بودن ما آنافآنا باید از طرف خدا افاضه بشود.

راجع به تفسیر لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین مطلبی را در بحوث نسبت می‌‌دهد به عرفا. می‌‌گویند از نظر عرفا فاعل فعل انسان حقیقتا یکی است و لکن یک وقت به عنوان یک موجود مستقل می‌‌بینیم‌، فکر می‌‌کنیم که فاعل فعل انسان است، اما اگر به واقع انسان نگاه کنیم می‌‌بینیم که انسان مثل سایر موجودات اطوار وجود خدا هستند و مندک هستند در وجود خدا، وجودی غیر از وجود خدا ندارند. و لذا با این دید عرفانی می‌‌بینیم که فاعل فعل خداست چون اساسا انسان وجودی ندارد در مقابل وجود خدا. که در حقیقت امر بین الامرین به این معنا خواهد بود که با دو نظر می‌‌شود نگاه کرد:‌ یکی نظر سطحی به وجود انسآن‌که او را یک موجود مستقلی می‌‌بینیم پس این فعل مستند به او است و یک بار نظر عمیق می‌‌کنیم که نظر عرفانی است و در عالم غیر از خدا چیزی را موجود نمی‌بینیم، می‌‌شود این فعل مستند به خدا. بعد در بحوث گفتند هذا مبنی علی تصور صوفی لانتعقله. بحوث جلد 2 صفحه 29.

به نظر ما اساسا با این تصور منسوب به عرفان، دیگر فعلی هم ما نداریم که ببینیم فاعل او کیست چون طبق این تصور عالم مانند موم است که به اشکال مختلفی در می‌اید ولی این اشکال موم هستند نه چیز دیگر. موم مثال خداست و اشکال موم مثال عالم است که همان وجود خدا خواهد بود. یا مثال می‌‌زنند می‌‌گویند موج دریا همان دریا است، مثل خدا مثل دریا است مثل عالم مثل امواج دریا است که غیر از دریا چیز دیگری نیست.

در کتاب علی بن موسی الرضا و الفلسفة الالهیة صفحه 89 تا صفحه 94 می‌‌گویند: بناء بر مشرب توحید افعالی که در عرفان نظری از آن بحث می‌‌شود و در عرفان عملی شهود می‌‌شود، اساسا انسان یا ممکنات دیگر وجودی ندارد مگر مجازا، اسناد وجود به انسان اسناد مجازی است مثل اسناد جریان به میزاب در این‌که کسی می‌‌گوید جری المیزاب، ‌این اسناد مجازی است. ممکن الوجود بناء‌ بر مشرب عرفانی اصلا در خارج وجود ندارد. طبق این نظر معنای لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین این می‌‌شود که طبق این نظر عرفانی انسان نه مجبور است نه به او افعال تفویض شده است، از باب سالبه به انتفاء موضوع انسانی نیست تا بگوییم مجبور است یا مفوض الیه است. این قضیه لاجبر و لاتفویض قضیة سالبة بانتفاء موضوعها. بعد گفتند الانسان درجة من فاعلیته سبحانه اذ لافاعل الا من هو رب العالمین.

انسان جز تاسف در برابر این سخنان چیز دیگری نمی‌تواند بگوید. اگر ما بگوییم که انسان به نظر عرفانی وجود ندارد و لذا لاجبر و لاتفویض، پس اساسا فعلی هم وجود ندارد چرا می‌‌گویید لافاعل الا من هو رب العالمین، ‌اصلا فعلی ما نداریم، ‌همه چیز خداست. و این مطلب مطلبی است که التزام به لوازم آن سر از جاهای باریک در می‌‌آورد، هر چند نوعا این آقایان به لوازم این مطالب ملتزم نیستند. اگر به نظر عرفانی که نظر واقع‌بین است همه عالم خداست و خداوند مانند موم است که به اشکال مختلف در می‌اید، پس عبادت خدا چه می‌‌شود؟ خدا خودش را عبادت می‌‌کند؟ ارسال رسل چه می‌‌شود؟ خدا خودش را می‌‌فرستد برای هدایت انسان‌ها؟ بهشت و جهنم چه می‌‌شود؟ بهشت همان خداست؟ جهنم همان خداست؟ ‌اشکال خدا هستند؟ عذاب کفار در جهنم و تنعم مؤمنین در بهشت چه می‌‌شود؟ این کارهای زشتی که از انسان‌ها سر می‌‌زند این‌ها همه اوهام است؟ قتل‌ها، تجاوزها، این‌ها همه اوهام است‌؟‌ یا این‌ها وجود خدا هستند؟ طوری از اطوار وجود خدا هستند؟ این مطالب به هیچ‌وجه قابل گفتن نیست.

هر چند در فصوص بالاتر از این‌ها را گفته است. در قضیه عجل سامری می‌‌گوید حضرت موسی به هارون اعتراض کرد که چرا مانع از پرستش گوساله شدی؟ تعین گوساله وهم است که گوساله را در مقابل خدا ببینند، ان العارف یری الحق فی کل شیء بل یراه عین کل شیء. برخی در کتاب‌های عرفانی که اخیرا نوشته‌اند حتی در مورد نزدیکی مرد و زن گفته‌اند: غسل جنابتی که می‌‌کند این مرد برای این است که توبه بکند از این‌که فکر می‌‌کرده که از غیر خدا دارد لذت می‌‌برد، او داشته از خدا لذت می‌‌برده.[[1]](#footnote-1)

خداوند عاقبت همه را ختم به خیر بکند.

این‌که اشاعره قائل به جبر شدند، با این‌که خلاف وجدان است، ‌هم از این حیث که ما وجدان می‌‌کنیم که یک سری از افعال به اراده ما آن‌جام می‌‌شود و اراده ما نقش دارد در تحقق آن، فرق می‌‌کند حرکت ید مرتعش با حرکت ارادی دست ما. و از طرف دیگر چطور خدا عقاب بکند بندگانش را بر گناهانی که مجبور بودند آن‌جام بدهند. ولی باید ببینیم چطور شده که مشهور مسلمین و مشهور علماء مسلمین غیر از شیعه طرفدار اشاعره شدند و قائل به مذهب جبر شدند؟ این‌ها از برخی از آیات و روایات که موهم جبر است به اشتباه افتادند مثل و ما تشاؤون الا ان یشاء الله، یا و ما کان لنفس ان تؤمن باذن الله، یا فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی، یا یضل من یشاء و یهدی من یشاء که انشاءالله در جلسه آینده راجع به این مطالب در جلسه آینده صحبت خواهیم کرد.

و الحمد لله رب العالمین.

1. ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، حسن زاده آملی، صفحه 607. [↑](#footnote-ref-1)